

تفاوت کارسید

وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَأَمْرُهُمْ شُورَى بَيْنَهُمْ
وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنفِقُونَ

و نماز را برپا می‌دارند و کارهایشان را
با مشورت پیش می‌برند و از آنچه روزیشان
داده‌ایم انفاق می‌کنند. (۳۸ شوری)

صبح زود بود که هادی ذوالفقاری به من زنگ زد. گوشی را برداشتم، فقط صدای گریه می‌شنیدم، الو... آقاهادی... یکدفعه داد زد: حاجی سیدعلی پرید، سیدعلی شهید شد...

حق داشت که هادی اینطور بی‌تابی کند، او هدایت شده توسط سیدعلی مصطفوی بود. اما طلبه انقلابی و مربی فرهنگی زنده یاد سیدعلیرضا مصطفوی در سال‌های پایانی جنگ به دنیا آمد و شهدا را ندید. نوجوانی شیک پوش و امروزی در خانواده‌ای معتقد بود که یکباره با نغمه آسمانی روایتگر فتح، شهید سید مرتضی آوینی آشنا شد و همینطور به دنبال خاطرات او رفت!

بعد از آن، پای سید به مسجد باز شد. با رفقای بسیجی و مربیان فرهنگی ارتباط گرفت و رفته رفته به نیروی فرهنگی مسجد تبدیل شد. نبوغ و قدرت مدیریت، باعث شد که خیلی سریع مسئول فرهنگی مسجد شود. سید علی جلساتی را با مربیان دیگر مساجد برگزار می‌کرد و می‌گفت: باید با هم در کارهای فرهنگی مشورت کنیم و از فکر دیگر مربیان و بزرگ‌ترها استفاده کنیم.

این جلسات مشورتی، او را به یک مربی کارکشته تبدیل کرد، در حالی که هنوز ۱۸ ساله نشده بود! قبل از سید علی، چندین مسئول و مربی فرهنگی در مسجد حضور





داشتند، اما تفاوت کار سید با آن‌ها در اهمیت به برپایی نماز جماعت بود. او تمام برنامه‌های مسجد را با وقت نماز هماهنگ می‌کرد. تمام بچه‌ها موقع نماز در مسجد بودند و بلافاصله پس از نماز، کلاس‌ها و جلسات شروع می‌شد. یا اینکه برخی کلاس‌ها را طوری تنظیم می‌کرد که با صدای اذان تعطیل شوند و همه در نماز حاضر باشند. از اهرم تشویق برای حضور در نماز به خوبی استفاده می‌کرد.

یکبار شاهد بودیم مسجدی که تا دیروز، خالی از نوجوان بود، پر از شور و نشاط و امید شده. حتی حیاط مسجد را فرش انداختند از بس نمازگزار نوجوان زیاد شده بود. اما نکته مهم او استفاده از تجربه دیگران بود. یکبار به او گفتم: فلان شخص که برای نماز می‌آید، زمانی از مریبان فرهنگی سپاه بوده. سید دو سه ساعت کنار این شخص نشست تا از تجربیاتش استفاده کند. سید جلسات مشورتی با اولیای دانش‌آموزان برگزار می‌کرد و با همفکری آن‌ها کار فرهنگی را اداره می‌کرد.

سید علی بعد از پایان تحصیلات دبیرستان، راهی حوزه علمیه شد و کار فرهنگی را نیز با قدرت ادامه داد. او هر ساله اردوهای مشهد مقدس و راهیان نور برگزار می‌کرد و بسیاری از جوانان دگراندیش محل را جذب مسجد و معنویات نمود. شهید مدافع حرم، هادی ذوالفقاری یکی از آن‌ها بود. سید علی، از همان درآمد اندک طلبگی خودش، به چندین مستحق کمک می‌کرد که بعدها فهمیدیم و اصلاً چیزی برای خودش در نظر نمی‌گرفت. او می‌گفت: خدا بیش از همه چیز در قرآن از انفاق گفته و ما باید عمل کنیم. روزها گذشت تا ایام تابستان ۸۸ و بحث فتنه جنبش سبز رسید. در آن روزها چندین بار مورد حمله فتنه‌گران قرار گرفت. سید بچه‌ها را جمع کرد و در تابستان، اردوی راهیان نور برقرار کرد.

قبل از حرکت، وصیت نامه‌اش را برای جنبش سبز نگارش کرد! گویی می‌دانست این سفر آخر است. سید در پایان سفر راهیان نور حالش بد شد، یک بیماری او را زمینگیر کرد و یک ماه بعد همراه با شهدا راهی دیار نور شد. اما در وصیتش می‌نویسد:

با سلام به امام زمان علیه السلام و درود بر امام خامنه‌ای ادامه دهنده راه



امام راحل و سلام و درود بر امت حزب الله که همیشه عاشورا را زنده نگاه داشته اند، چه پای بیرق‌ها چه در میدان جنگ و در کارزارها. این وصیت نامه سیدعلیرضا مصطفوی عاصی گنه کار می‌باشد. شخصی که عمر خود را در جهالت و سیاهی گذراند و کدام جهالت بالاتر از غافل بودن از امام عصر علیه السلام که امیدوارم خداوند به خاطر اجداد طاهرین آن بزرگوارها ما را ببخشد.

بنده حقیر از این جمله شهید آوینی استمداد می‌جویم که گفت: می‌گویند گنهکاران را در این غافله راهی نیست، اما پشیمانان را که می‌پذیرند. هم اکنون که می‌بینم عده‌ای در تاریکی فرورفته اند احساس خطر می‌کنم و برای آن‌ها تأسف می‌خورم و برای آن‌ها از خداوند طلب هدایت می‌کنم. مگر در وصیت نامه شهدا نخواندید که گفته اند: امام و ولایت فقیه را تنها نگذارید؟ مگر عمری ندا سر ندادید "ما اهل کوفه نیستیم علی تنها بماند" مگر تاریخ را ندیدید که چگونه امام خویش را تنها گذاشتند و کاری کردند که مولا سر بر چاه بگیرد و با چاه درد و دل نماید.

وای بر شما که اکنون فریب خوردید و مشغول بازی‌های دنیا و سیاست شدید و راه را گم کردید محور اصل ولایت است اما شما به خاطر منافع خود آن را زیر پا گذاشتید. عده‌ای به تکه‌ای پارچه متمسک شده اند که گویی ورقه‌های قرآن را به سر نیزه گرفته اند. عده‌ای الله اکبر می‌گویند مثل کسانی که سر از بدن امام حسین علیه السلام جدا کردند و الله اکبر می‌گفتند...



نام: سیدعلیرضا

نام خانوادگی: مصطفوی

تاریخ تولد: ۱۳۶۶

تاریخ شهادت: ۱۳۸۸

مکان شهادت: تهران

مزار: بهشت زهرا (س) قطعه ۲۱۱

برای آشنایی بیشتر: کتاب همسفر شهدا



سپه در کنار خواهرزاده اش شهید حمیدرضا اسدالهی